

بودا و سروده‌هایش « راه حق »

دمآپادا: متن بودایی

ترجمهٔ دانا علوی

از زبان پالی



عنوان و نام پدیدآور	بودا و سروده‌هایش «راه حق» دماپادا: متن بودایی / ترجمه رضا علوی.
مشخصات نشر	تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۱۵۰ ص.
شابک	۵-۴۶۸-۳۲۱-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	فیا
وضعیت ویراست	۳: ویراست
موضوع	بودیسم - کتاب های مقدس
موضوع	Buddhism-- Sacred book
شماره افزوده	علوی، رضا، ۱۳۲۵-، مترجم.
رده بندی کنگره	۱۳۹۶ ۲۹۴/۳۸۲۳۲۲: BQ1۳۳۳
رده بندی دیویی	۲۹۴/۳۸۲۳۲۲:
شماره کتابخانه ملی	۴۷۲۳۲۶۰:



بودا و سروده‌هایش «راه حق»

دماپادا: متن بودایی

ترجمه رضا علوی

(از زبان پالی)

چاپ اول: ۱۱؛ چاپ سوم: ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰ / نسخه؛ قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

ناظر چاپ: م. سی. م.

طراح جلد: م. سی. م.

حروف نگاری: نوآور؛ طراحی: م. سی. م.

چاپ و صحافی: تاجیک

تمامی حقوق این اثر محفوظ است

تکثیر یا تولید مجدد آن کلی و جزئی به صورت (چاپ - فتوکپی - صوت - تصویر - انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع و موجب تعقیب قانونی خواهد بود.

میدان ونک، خیابان گاندی شمالی، پلاک ۹، واحد ۱۰

تلفکس: ۸۸۸۸۲۲۴۷ - ۸۸۸۷۲۴۹۹ - ۸۸۶۷۹۴۴۳

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵/۵۷۶

E-mail: info@farzanpublishers.com

Instagram: farzanpublishers / www.farzanpublishers.com

ISBN: 978-964-321-468-5

شابک: ۵-۴۶۸-۳۲۱-۹۶۴-۹۷۸

فهرست مطالب

هفت	یا	شت مترجم
۱	پیشگفتار	آیه ۱ تا ۱۱
۱۷	آیین برائی	
۲۶	سوره های جفت	فصل یکم
۳۳	سوره هوشیاری	فصل دوم
۳۷	سوره نبر	فصل سوم
۴۰	سوره حل	فصل چهارم
۴۴	سوره بی مان	فصل پنجم
۴۸	سوره فرزندگان	فصل ششم
۵۲	سوره ارجمندان	فصل هفتم
۵۵	سوره هزارگانه	فصل هشتم
۵۹	سوره خطا	فصل نهم
۶۲	سوره مکافات (چوب)	فصل دهم
۶۷	سوره پیری	فصل یازدهم
۷۰	سوره خود	فصل دوازدهم
۷۳	سوره جهان	فصل سیزدهم
۷۷	سوره بردا	فصل چهاردهم
۸۳	سوره شادکامی	فصل پانزدهم

۸۷	سوره دل‌بستگی	فصل شانزدهم
۹۱	سوره خشم	فصل هفدهم
۹۶	سوره آلودگیها	فصل هجدهم
۱۰۲	سوره مؤمن	فصل نوزدهم
۱۰۶	سوره راه	فصل بیستم
۱۱۱	سوره‌های متفرقه	فصل بیست و یکم
۱۱۵	سوره دوزخ	فصل بیست و دوم
۱۱۹	سوره بیل	فصل بیست و سوم
۱۲۳	سوره تشنگی	فصل بیست و چهارم
۱۳۱	سوره طالبان	فصل بیست و پنجم
۱۳۸	سوره باطن	فصل بیست و ششم

یادداشت مترجم

این متن از روی متن پالی راداکریشن، چاپ دانشگاه آکسفورد، چاپ چهارم ۱۹۷۴ ترجمه شده است و در این کار از چند ترجمه به زبان انگلیسی، بخصوص ترجمه راداکریشن و ترجمه ماکس مولریاری گرفته شده است. هیچ ترجمه‌ای بدون ذکر مصیبت از طرف مترجم کامل نیست. در انجام این کار نیز مشکلات فراوان بوده است که امیدواریم به همت مترجمان دیگر در آینده رفع شود، چه اداکردن حق این کتاب بزرگ خارج از توان نگارنده بوده است. در ترجمه گفتارها بوداکه در پیشگفتار آمده است، به علت دسترسی نداشتن به اصل سون پالی از ترجمه‌های انگلیسی استفاده کرده‌ایم.

در پایان از دوست و دانشمند گرامی آقای داروش شایگان سپاسگزارم که بدون ترغیب ایشان این کار صورت نمی‌پذیرفت. همچنین آقای داروش آشوری حقی بیش از ویراستاری بر این متن دارند و عنوان مترجم همکار بر ایشان شایسته‌تر است. به علاوه بسیار سپاسگزارم از خانم لیندا و خانم پاک‌نژاد و خانم انصاری که با صبر و شکیبایی چند بار این متن را ماشین کرده‌اند و در تمام مراحل بار نوشتن آن را سبک کرده‌اند.

پیشگفتار در باب بودائیت

ادبیات مقدس بردا به نام «سه زنبیل»^۱ معروف است، که اولی را «زنبیل تربیت»^۲ و دومی را «زنبیل سردها»^۳ و سومی را «زنبیل تفاسیر آیین»^۴ خوانند. زنبیل دوم محتوی آیین بودایی است و خود دارای قسمتهای مختلف است که یکی از آنها به نام کدکا-سیکایا شناخته شده است. معروفترین مجموعه این قسمت سلسله اشعاری است به نام دماپادا که از روزگار قدیم در میان بوداییان محبوبیت فراوان داشت و به شخص بودا نسبت داده شده است. آنچه مسلم است آنکه این مجموعه بسیار قدیمی است و در کتاب پرسش میلندا که متعلق به قرن اول میلادی است نام آن جداگانه برده شده است. بنا به تفسیر این مجموعه که به بدادگ-شا، فیلسوف بزرگ بودایی قرن پنجم میلادی، نسبت داده می شود، این اشعار شامل اندرزها و احکامی است که بودا در شرایط مختلف به یاران و پیروان خود داده است و دماپادا خلاصه ای است جامع از روش جهان بینی و جهت تفکر بودایی و مورد قبول کلیه مکاتب آن آیین است.

1. tipitaka

2. vinayapitaka

3. suttapitaka

4. abhidhammapitaka

لغت دما (سانسکریت: دارما)، مانند لغت «حق» در سنت اسلامی، لفظی بزرگ و گسترده است که هیچ لغت بیگانه گویای معانی مختلف آن نیست. این لغت از ریشه dhar به معنی حمل کردن و بار کشیدن است که با پسوند ma اسم فعل شده و به معنی قانون آمده است. دارما قانونی است که نظام جهان را تعریف می‌کند، از گردش روز و شب تا قانون مرگ و زندگی، راه یافتن رستگاری، تا راه داد و ستد بین انسانها. از این رو، دارما حق و عدالت است و حقیقت و طبیعت راستین چیزها و پدیده‌ها. در عین حال این لغت نزدیکترین واژه به مفهوم دین، مذهب و آیین در سنت ما است. دارما ماهی این مفاهیم را دربردارد و هیچ یک از آنها به تنهایی نیست. در این ترجمه این واژه را بر حسب متن به لغات مختلف برگردانده‌ایم، ولی باید توجه داشت که آنجا که سخن از آیین بوداست مقصود همین معنای گسترده دارما است.

لغت پادا نیز چند معنا دارد. معنی اصلیش راه یا مقام و درجه است و معنی دیگرش لغت و معنی سومش بیست شعر است، ولی در این مجموعه مفسران به آن معنی «راه» داده‌اند. از این رو در این ترجمه نام راه حق را به پیروی از مفسران برگزیدیم در حالی که معانی دیگر، نیز در آن نهفته است.

بودائیت در اواخر قرن ششم پیش از میلاد مسیح در شمال هندوستان ظهور کرد و طی دو هزار سال، تمام قاره آسیا را تا مرز ایران زیر نفوذ خود درآورد. از زندگانی شخص بودا، اطلاعات دقیق تاریخی در دست نیست و آنچه هست سرشار از داستان و افسانه‌هایی است که اساطیر بوداییان را تشکیل می‌دهد و کوششهای دو قرن اخیر در بازسازی زندگی او فقط تصویری به غایت کلی در اختیار ما قرار داده است.

امروز همه برآنند که بودا شخصیتی تاریخی است و در میانه قرن ششم

پیش از میلاد مسیح (۵۷۰) در شهر کیلاستو، در مرز هند و نپال امروز، زاده شده است. پدرش، سودانا، از امیران شاکیا بود که با دولت و مکتب حکمرانی می‌کرد و مادرش مایانام داشت و از خاندان امیران شهر کولیا، در همسایگی کیلاستو، بود. آورده‌اند که مایابی فرزند مانده بود و سودانا و خاندانش از اینکه پادشاهی او بی‌جانشین بود، بی‌اندازه نگران بودند، تا آنکه بابا در سن ۴۵ سالگی معجزه‌وار آبستن شد و اندکی پس از زادن پسر بی‌ریختن نام نوزاد را سیدارتا نهادند و گویا نام خانوادگی او بود: منجمان و غیره. آن در جبین این کودک نشانه‌های بزرگی خواندند و به پدر مژده دادند که او پادشاه و جهان سالاریا راهبی بزرگ خواهد شد. پدر چون خواهان وزیر بود، برای اداره ملک بود، سخت نگران شد و از آغاز کوشش فراوان کرد که طفل را به جهان و لذایذ آن مأنوس و معتاد کند. قصری بزرگ برایش بنا کرد و همه فراوان صرف کرد تا او را از مصایب جهان در امان دارد و چون به سن پنج سالگی رسید شاهزاده زیبایی از خویشان خود، به نام یاسودا، را به عقدش درآورد. ولی این جوان از آغاز آثار پریشانی در خود داشت.^۱ بیشتر اوقات تنها بود، زندگی عادی که دیگران را نمی‌پسندید و روزگار را با مهتر و اسب سفیدش که تنها همدمان او بودند می‌گذرانید و چون فرزند یافت او را راهولا یا زنجیر خواند و اندکی پس از آن یک شب خانه و کاشانه را رها کرد و راه جنگل و بیابان در پیش گرفت.

زندگی هندوان در جامعه، چهار دوران مشخص دارد. اول دورانی است که برگرد آتش خانه پدری کودک به سن بلوغ می‌رسد و فرایض زندگی

۱. زندگی بودا در کیش بودایی نقشی حیاتی دارد و به نقش مسیح در مسیحیت می‌ماند. این جنبه از حیات بودا در مجموعه بزرگی به نام جاتاگا گردآوری شده است، ولی از نظر تاریخ‌نگاری جدید دارای اطلاعات دقیق نیست.

اجتماعی را فرا می‌گیرد. این دوران تربیت است که برهماچاریا^۱ نامیده می‌شود و در آن کودک راه و رسم دنیا و دین را می‌آموزد و خود را برای مرحله بعد که باید آتش‌خانه خود را برپا کند آماده می‌کند. دوم دوران تشکیل خانواده و شرکت در زندگی اجتماعی و اقتصادی است. این دوران را گری هستیا^۲ می‌خوانند که به «خانه بانی» ترجمه کرده‌ایم و مرحله‌ای است فعال و خلاق که شخصیت اجتماعی انسانها به شکوفایی کامل می‌رسد و هر سر به قدر توشه و در حدود کاست خود تولید اقتصادی و اجتماعی دارد. دوران سوم آن است که وقتی که زندگی به نهایت شکوفایی خود رسید و مال و مکتب جمع شد، فرض است که انسان بالغ همه را رها کند و خود را از آنچه بوده رها کند. هستی در ماند، مال و مکتب و خانه و زندگی را وانهد که آنان بزرگترین زنجیر سازند. خانه‌بانی در این مرحله به سر می‌آید و زندگی را غایتی دیگر پیدا می‌کند که هندوان آن را موکشا^۳ یا آزادی خوانند. در مرحله سوم هندی به جنگل روی می‌آورد و نام این مرحله جنگل‌نشینی است.^۴ و چون انسان بندها را از هم گسست خود را به آزادی مطلق از آنچه هست و نیست می‌سپارد و مرحله اولت آغاز می‌شود و این راه را نهایی نیست که غایتش خروج از دور هستی است و راهش مبحث و مایه همه مکتهای فلسفه هندی است. این سستی است - معنی که محدود به عده کمی نیست و پس از مرحله خانه‌بانی، این مرحله تقریباً است که بحث آن خواهد آمد. فقر مقامی است اختیاری که به آن باید رسید و تاج زندگی است و مرتبه کسی است که مزه جهان را چشیده و مانند گل نیلوفر از آن سر برآورده است.

آنچه از گنجینه فرهنگ هندی امروز شهرت فراوان دارد یوگا^۵ یا روش

1. brahmacharya

2. ghrasthya

3. moksa

4. Vanaprasthya

5. yoga

ریاضت هندی است که ستون فقرات اغلب مکتبهای بزرگ فکری آن سرزمین است. اصل یوگا را نمی دانیم ولی گمان می رود که از زمان پیش از آریایی در هندوستان رایج بوده و در انقلاب بومی سده ششم پیش از میلاد حیاتی نو یافته است. یوگا از ریشه یونج (yunj) به معنی وصل و پیوند است و با یوغ فارسی هم ریشه است. یوگا اسم فعل آن ریشه و به معنی وصل شدن، یکی شدن، چسبیدن، و مهار کردن آمده است.

این است به مرور نام کلی افعالی شد که برای مهار و تزکیه نفس به کار می رفت و جنبه جسمی آن توجه جهانیان را جلب کرده است. از دیدگاه هندی بین روح و جسم تضاد و تفاوتی وجود ندارد و تسلط بر ذهن و فکر مستلزم تسلط بر جسم است به عکس.

یوگا کوشش همه جانبه ای است برای درک ماهیت خویشتن و جهان، تا پرده ها از پیش دیدگان فکری و جسمی انسان برداشته شود. هندوان راه آن را به سه بُعد تقسیم کرده اند، راه دردا^۱، راه علم^۲ و راه عشق^۳. اصلش تزکیه ذهن است. آن کس که فکر و ذهنش^۴ در مهار نیست، جهان را از پشت پرده و شیشه ای کبود می بیند. در معنی اتصال، یوگا^۵ جاری است به سوی معبود، خدا، یا خویشتن که بالاترین تجلیش رسیدن به عشق و اصل خویشتن است. در این راه تسلط بر جسم از واجبات است زیرا هر حرکت جسمی بر فعالیت های ذهنی اثر دارد. از این روست که آغز یوگا نهستن درست^۶ و یافتن تسلط بر نفس^۶ خویشتن است، ولی تمام آن وقتی مؤثر است که همراه با مهار ذهن باشد.

در بعضی از مکتبهای هندی این ریاضت به مرحله شکنجه کردن خود رسید. بودا نیز این راه را پیمود، ولی چون زیاده روی در آن را بی معنی

1. karma yoga

2. jnana yoga

3. bhakti yoga

4. citti

5. āsana

6. prāna

یافت راه خود را راه اعتدال خواند و دوری از ریاضت شکنجه آور موضوع اولین خطابه او بود. او که سنت یوگا را به متن و چارچوب و هدف غایی آن بازگرداند.

جوانی سیدارتا همزمان با یکی از پرجوش و خروش‌ترین دوره‌های فکری هندستان بود. اقوام هندواروپایی طی بیش از هزار سال، شمال این سرزمین را به تصرف درآورده و اندک اندک تمدنی به وجود آورده بودند. این تمدن از یک سو، بر نظام کاست^۱ و، از سوی دیگر بر کیش چند خدای پرمس و نیشاد^۲ که با کیشهای دیگر اقوام هند و اروپایی خویشاوند بود، و مقدسات و اصول آن در منظومه بزرگی به نام ودا جمع‌آوری شده است. در میان خدایان ایرا^۳، دو خدا از نظر بحث این رساله دارای اهمیت هستند. نخست ودا^۴ که حافظ قانون و نظام جهان است و در دوران میانی ودایی مقام نخست این خدایان را یافت و برای اولین بار پدیدار ذهنی را که همان قانون باشد، معرفی کرد. خدای دوم «برهمن» است. برهمن در اصل به معنای ورد و دعا آمده و در این معنا از نظر دستوری اسم خنثی است. این واژه به همین شکل پس از چندی به معنای اصل اول عالم در آمد و در مرحله نهایی نیروی حاری گردید. در شکل

۱. نظام کاست مستشکل از چهار طبقه مشخص اجتماعی و اقتصادی است که بالاترینش گروه برهمن یا موبدانند که حافظ اسرار وداها هستند و از این طریق میانجی انسانها و خدایان هستند. گروه دوم به گروه کشاتریا (ksatriya) معروفند. این لغت با واژه «شاه» در زبان فارسی مربوط است. اینان گروه لشکریان و نظامیانند که کارشان گرداندن امور کشور و پاسداری مرزهاست. گروه سوم ویشواها (vaisvas) هستند که طبقه خرده مالکان و کشاورزان بزرگ و تجار و صنعتگرانند. گروه چهارم کارگران و کشاورزان کوچکنند و قشر اصلی مولد اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهند. این نظام تا به امروز بر جامعه هندی حاکم است.

مذکر این واژه به معنای دارنده و ردها و رموز ودایی است. این کیش و نظام اجتماعی کم‌کم از تحرک افتاد و دیگر پاسخگوی مسائل متفکران زمان بودا نبود. اینان گروه گروه خانه و کاشانه خود را ترک می‌کردند و در جست‌وجوی راهی نو به جنگلها و بیابانها روی می‌آوردند. کاوشهای این راهبان نوجو بتدریج وارد مجموعه متون مقدس وداها شد و در لابه‌لای آنها 'فکاری نو با مسائل و راه‌حلهایی دیگر رخنه کرد. انعکاسی از نگرانی‌های مزبور به نام اوپانشادها در ختم وداها (ودانتا) خوانده می‌شوند.

اوپانشادها پس از آنکه جایگاه و هدف انسان در عالم هستی به شکلی نو متبلور شد. این خدایان را از چنان تفاوتی فاحش با تفکر دیگر اقوام هند و اروپایی، از جمله ایران و رمان، دارد که بسیاری از صاحب‌نظران آن را به شکوفایی دوباره تمدن بوم، در آسیای هند مربوط می‌دانند. مهمترین این تفکرات، فکر تناسخ است که در اوپانشادها، مدیمی نیامده و در میان دیگر اقوام هند و اروپایی پیدا نشده است. در این باور داشت، زندگی چون سیر رودخانه‌ای بی‌آغاز و انجام است و مرگ یک انتقال مابین جسدی است که پس از آن فرد بار دیگر زاده می‌شود، این بار چون گیاه، پرنده‌ای، یا پری یا کرم خاکی یا باز انسانی دیگر.

در تعریف نیروی سازنده شکل موجودات و شخصیت انسان، خدایان بزرگترین پدیده فرهنگ خود را عرضه کرده‌اند. این نیرو، کارماست. کارما از ریشه کار به معنی کردار و عمل و کار پارسی زبانان است. در ادبیات برهمنی کارما به معنی سلسله اعمالی است که مردمان از طریق موبدان برای ستایش خدایان بجای می‌آوردند و بیشتر به شکل قربانی و سایر هدایای تقدیمی به خدایان است.

چون به زمان بودا می‌رسیم ناگاه کارما بعدی دیگر به خود می‌گیرد. هر

موجودی پیوسته در حال نوعی عمل است که از انگیزه‌ای آغاز می‌شود و به نتیجه‌ای پایان می‌یابد. موجودات در هر آن واحد، ترکیبی از این مجموعه کردارها و ثمرات اعمال خویشند که به آنها شکل یا شخصیت و فردیتی خاص می‌بخشد و آنها را دور بی‌پایان هستی^۱ نگاه می‌دارد. کارما قانون تحول عالم است و از آن گریزی نیست مگر آنکه انسانی کردار خویش را پاک کند تا به خاطر ثمر اعمال گذشته‌اش از نو وجودی تازه بیابد.

کردار پلید کرداری است که به دیگران آزار رساند و انگیزه‌اش خودپرسی و کبرش تلخ است. کردار پاک آن است که به دیگران خیری رساند که انگیزه‌اش جز نفس عمل بدون توجه به انجام و میوه آن نداشته باشد. بر پایه این بنیاد که به بی‌آزاری^۲ معروف است علم اخلاق هندی بنا گردید و در زمان اخیر به دست گاندی به صورت حربۀ نیرومند سیاسی ساتیاگراها پرورانده شد.

در همان زمان که مفهوم تازه ساخته و پرداخته شد، در جهت دیگر افکاری نو شکفته شد که غایتی دیگر رای انسانها تعریف کرد. همچنان که کارما به ستون بزرگ فکری هند بدل شد، برهما که به معنی ورد و دعا و رمز موبدان بود نیز به خدایی عظیم و خلاق تحول شد که جهان را از جوهر خود ساخته و بر آن حاکم است. این خدا به آیدگار و هم زمینه تمام هستی شد، که همراه ویشنو و شیوا دور آفرینش و نگهداری از آن و نابودیش را اداره می‌کند. یکی از قویترین روندهای فکری هند، وقتی به وجود آمد که این جنگلیها برهما را در دل خود یافتند و وحدانیت خود^۳ و برهما را بزرگترین رمز کتاب خود کردند.^۴

بدین ترتیب، مرام آزادی هندی^۱ شکل گرفت. شخصیت انسانها بافته از رشته‌های کارما است، گرهی که هر آن با کردارشان کورتر می‌شود. ولی انسانها را هویتی دیگر است. چون انسانی همت گماشت و زنجیر اسارت کارما را بشکست، هویت غایتش ظاهر می‌شود و آن هویت همان الوهیت است. انسانها چون به گوهر انسانیت خود رسند خدا شوند و از ضمیر خویش بهمان بیافرینند و بر آن فرمان رانند. کشف این هویت جوهر مفهوم آزادی در این کیش شد و تنها غایت انسانها به شمار آمد.

در زمان بودا سر زمان فوج به دنبال آزادی در گوشه‌ای تنها یا به دور مرشدی منزوی، جد می‌کردند و ریاضت می‌کشیدند. اکثریتی بزرگ هنوز در چارچوب نظام دینی و اجتماعی وادها بودند و افکار خود را به سانسکریت اشاعه می‌دادند. ایشان مرجعیت وادها را همچنان می‌پذیرفتند و می‌خواستند از افکار خود را رسمیت بخشند و جزئی از وادها کنند. در عین حال، گروههایی که از مرجعیت وادها را رد کردند و به زبان مردمان سخن گفتند. اینان نیز بسیار بودند و هریک مکتبی در گوشه و کنار داشت و مردم را به راه خود می‌خواند. در این زمان در هندوستان ده‌ها مکتب فکری به ده‌ها رنگ و راه شکوفا شد و از میان کشمکش و جدالهای فکری راهبان، اندیشه دارمای هندی، چنانکه اشاره شد، پدید آمد.

دارمای هندی، چنانکه در این زمان متبلور شد، با پدید آمدن مذهب مغربیان، که اسلام نیز از آن جمله است، فرق بسیار داشت. در تمدنهای مغرب زمین مذهب متشکل از اصول و اعتقاداتی بود که رابطه انسان را با خداوند تعریف و تنظیم کرده است و مسئله‌اش اول ایمان به خدا و دوم

اطاعت از ارادهٔ اوست که احکام آن از راه نبوت نازل شده است. در این دینها افراد را وجود، روح و شخصیتی مستقل است که هر یک مستقیم یا از طریق کلیسایی در مقابل خداوند بزرگ قرار گرفته‌اند و پس از مرگ داوری می‌شوند و به مقدار طاعت خود اجر می‌گیرند، و در عالم غیب به بهشت یا دوزخ می‌روند.

اگر بخواهیم ماهیت دارمای هندی را خلاصه کنیم شاید دور از حقیقت نباشد که بگوییم دارمای هندی نظامی است که تربیت را به مقام دین رسانده است و دستیابی به علم و فضیلت را راه شکوفایی انسانها کرده است که انسانها چون به کمال رسند به خدایی رسیده‌اند، زیرا خدا هویت غایی انسان است.

بدین ترتیب، انجانه مسئله دین غربی تنظیم رابطهٔ بشر و خداست، مسئله دارمای هندی درگونگی انسانهاست. یکی مکتب عبادت است و دیگری مکتب تربیت، یکی ایمان است و دیگری مکتب تجربه. یکی مکتب طاعت است و دیگری مکتب آزادی. قریب هزار سال انجامید تا شرق و غرب از دو قطب مخالف به راه افتادند و در سنن باکشی از یک طرف و در عرفان ایران، از طرف دیگر، به علم آزادی و علم عشق رسیدند.

در متون بودایی سخن از مرگ فراوان است. به یک معنی مرگ واقعی و قطعی غایت هر بودایی است، آنچنان که دیگر تولد نیابد و از دور هستی خارج شود. از این دیدگاه مرگ تجربه‌ای بزرگ در دل زندگانی است. اما مرگ، آنچنان که بودا با عامیان سخن می‌گفت، مفهومی دیگر نیز دارد. نیروهایی که تشکیل دهندهٔ انسانها و سایر موجودات هستند، چه نیروهای مادی و چه نیروی روحی و معنوی، در هر آن در حال تغییر و تحولند و به این معنی «مرگ» تجربهٔ هر دقیقهٔ انسانهاست. ولی این نیروها تا مرگ

بزرگ^۱ مانند شعله آتش مرتبط هستند و با بافتی نو، ظهور می کنند. حتی جسم موجودات به این معنی از بین نمی رود و پس از مرگ جسمی تجزیه می شود و خوراک موجوداتی دیگر می شود. نیروهای روحی نیز از این شباهت برخوردارند و ادامه دارند تا زمانی که کارما و انگیزه عمل^۲ از بین بروند. پس همچنان که زندگی برای رستگاران تجربه ای مطلوب است، مرگ نیز تجربه ای بزرگ و غایت و ارستگی است، و بر آنانکه به جهل زندگی می کنند مرگ نیز تجربه ای تلخ گردد که مرگ و زندگی هر دو آینه یکدیگر هستند.

سیدارتا هم بسا بن گروه در سن ۲۹ سالگی خانه بگذاشت و به دنبال آزادی جامه راهبی به تن کرد. در ریاضت در پیش گرفت. شش سال از صومعه ای به صومعه دیگر رفت. راه رفتن و روش مرشدان بزرگ را بیاموخت به تربیت نفس پرداخت، و بی هیچ یک او را به رضایت نرساند و هنوز درد جهان را در تمام وجود خود حس می کرد. رمز زندگی همچنان بر او پوشیده بود. حکایت کرده اند که دلسرد و سرخورده از همه چیز قصد بازگشت به جهان را داشت. در این باب افسانه جنگ راجا مارا، شیطان و سوسه انگیز مرگ، در بوداپیت حماسه بزرگ راهجویان برپایی است. مارا با تمام نیرو و لشکر خود - سپاه طمع، سپاه شهوت، و سپاه رنج - در سیدارتا حمله ور شد آنچنان که زمین به لرزه درآمد، ولی سیدارتا در عمق وجود خود از دسترس آنان در امان بود و سپاهان مارا تارومار و برانداخته، واپس نشستند. سپیده دم بود که بودا آواز داد:

ای معمار تو را دیدم،

خانه دیگر مساز....

و دروازهٔ جهل شکسته شد و شمع‌ها خاموش شد و دریاها آرام گرفت و گلها شکفت، زیرا که سیدارتا به بیداری رسیده بود و بودایی دیگر در جهان ظهور کرده بود.

بودا لقبی است از ریشهٔ بوده^۱ به معنی بیدار شدن که اسم مفعول مجرول آن ریشه است و به معنی بیدار شده و آگاهی یافته و روشن آمده است. طبق سنت بودایی، جهان هزاران بودا به خود دیده است که سیدارتا یکی از آنهاست. آخرین نیست. هر زمان بودایی ظاهر می‌شود که چرخ دارما را به یاد اندازد و مردمان را راه‌هایی از دردها و سیل خانمانسوز هستی بنماید. پس سیدارتا چون به بوداییت رسید، هستی را به آخر رسانده بود و در آن نقطهٔ زمانی به آخر تاریخ خود و فردیت خود رسیده بود.^۲ از آن پس سیدارتا نیست. بودا دیگر شرح حالی ندارد. بودایت به این مفهوم شرح تجربه‌ای است. بودا نیروانا خواند. نیروانا مفهومی است که در بودایت هم‌ردیف موکشا^۳ برای حالت آزادی مطلق به کار رفته است. ریشهٔ این لغت مبهم است. بوداییان نیروانا را خالی از وصف دانسته و با تشبیه روشن می‌کنند. نیروانا حال شمعی است که خاموش شود یا امواج دریا که آرام گیرد. شرح آن را به نیستی و فنا، چنانکه مفسران غربی برداشته‌اند، نمی‌توان محدود کرد. حالی است در درون فرد ولی در آن حال از فردیت خبری نیست و آرامش مطلق است. در اودا^۴ به نقل از بودا چنین آمده است: «نه زاده شده، نه گردش شناسد، نه ساخته شده، نه ترکیب یافته است که اگر زاده نشده، گردش ندیده، ساخته نشده، و ترکیب

1. budh

۲. محل بیداری بودا، بودگایا، نزدیک بنارس، زیارتگاه بوداییان جهان است.

3. moksa

نیافته نبود از زاده شدن، شدن و ترکیب یافتن او را گریزی نبود.^۱

مثال دیگرش مثال کسی است که خود را به ساحل عافیت رسانده است. در مکتب «تراوادا»^۲ ی جنوبی، ساحل «نیروانا» را در مقابل رود «سامسارا» یا دور هستی قرار داده‌اند که در مکتب ماهایانای شمالی پذیرفته نیست و همان به که به تعریف آن به شکل تجربه بیداری بسنده کنیم که سخن درازتر فقط سبب گمراهی بیشتر است. آنچه مسلم است اینکه از آن روز دیگر سیدارتا گوتاما از تاریخ خارج شد و به نیروانای بوداییت رسیده در ادبیات مقدس بودایی او را با القابی دیگر نیز می‌خوانند به همانسانیه‌ای از آزادی و رستگاری و نیروانا یافتگی دارد. اول تاتاکاتا^۳ به معنی «چنان رفته» یا «به آن» حالت رسیده است و دیگر آراهات^۴ که بدقت کسی از بند می‌دهد و باز باگاو^۵ به معنی بزرگ و بزرگوار و خداوندگار است.

چون بودا به ساحل عافیت رسید و آزادی یافت در برابر دروازه بی‌کرانگی نیروانا مسئله‌ای نو یافت که او را به تأملی واداشت و در این تأمل نطفه بزرگترین نفاق درونی بودایت نهفته است. آزاد درون رستگار شد راهش کدام است؟ یکی راه عزلت و انزواست که آن کسی که ترک دنیا کرد باید چنین بماند تا روزی که جسم او نیز از سیر هستی خارج شود و به حالت بزرگ و اصل آید. دیگر آنکه به سوی جهانیان باز گردد و راه خود را به ایشان بازگوید و بنماید تا دیگران، همه عالمیان را، به ساحل عافیت بکشاند. راه اول، که در مکتب تراوادا قوت گرفت، راه تک بوداییان^۶ بود، ولی راه دوم، که بوداگزید، در مکتب ماهایانا ابعادی دیگر گرفت و هر یک

بر اساس آن جهان‌بینی و علم اخلاقی دیگر ساختند.

بودا بر آن شد که راه خود به جهانیان بنماید، پس برخاست و در سارنات لب به سخن بگشود و چرخ حقیقت بودایی را به راه انداخت:

چنین شنیدم که آن بزرگوار روزی در باغ آهو در ایسیاتانا، نزدیک بنارس، خانه داشت و آنجا به پنج راهجوی چنین خطاب کرد: «ای راه‌جویان، آن کس که خانه رها کرد، باشد که از زیاده‌روی در این دو جهت حذر کند. این دو جهت کدامند؟ دل بستن به لذایذ جهان که خوار و دون و بی‌ارزش و بی‌سود است و راه عامیان. دیگر دل به دست دادن که دردناک و بی‌ارزش و بی‌سود است.»

تتاد^۱ (بودا) از این دو حذر کرد و راه اعتدال^۲ را شناخت و به عبور از میان راه اعتدال، راه آرامش، راه معرفت، و راه روشنی است. این راه بیروانی است.»

این خطابه اصل بودایت است و تفسیر و شرح آن سرآغاز آن آیین. باید گفت که بودا به زبان مردمان و عامیان لب به سخن گشود و بدین‌سان خود را از سنت متداول هندو بیرون کشید، و به‌سان که گفتیم، پرهیز از زبان رسمی متفکران سنت‌پرست هندو، یعنی سانسکرت، خود اولین نشانه انقلاب تازه بود.

زبان بودا را بدقت نمی‌دانیم چه بوده است، ولی مجرای ادبیات مقدس بودایی که به بودا نسبت داده می‌شود به زبان پالی است که محققان درباره اصل و محل رواج آن هم رأی نیستند. نظر اکثر بزرگان پالی‌شناس آن است که این زبان رسمی و ادبی منطقه ماگادها^۳ بوده است، چه هم بودا

1. majjhima patipada

۲. منطقه‌ای در شمال هندوستان، مجاور زادگاه بودا.

در این حوزه فعالیت بسیار داشت و همچنین در متون ماگادی به پالی اشاره شده است و هم آثار نفوذ زبان پراکریت ماگادی در پالی یافت می‌شود. لغت «پالی» خود به معنی «نص» است.

دیگر عاملی که آیین بودا را از سنت هندو بیرون کشید، نپذیرفتن مرجعیت وداها، مجموعه ادبیات مقدس سستی هند است. بودا برای دستیابی یا درک آزادی هیچ مرجعی بجز تفکر، تعمق، جهد و عمل پاک نپذیرفت. او طالبان و راه‌جویان را از پیروی کورانه حتی از کسانی چون خود باز داشت و حتی آیین خود را برای وارستگان باری بی‌معنی خواند که پس از آنکه به ساحل عافیت رسیدند باید رها کنند، همچنان که به مقصد رسید، قان را.

سوم عاملی که دلیلی به «را خارج از مسیر سنت قرار داد، بی‌اعتنایی بودا به نظام طبقاتی اجتماعی - اقتصادی هندو بود که در تار و پود مذهب سستی برهمین بافته شده بود. در متون بودایی تکه‌هایی به چشم می‌خورد که قشر برهمین و موبدان را مقامی خاص می‌بخشد و در همین متن دماپادا نیز به آنها اشاره شده و درباره آنها سخن رفته است.

و خود بودا نیز به خاطر پذیرش قشر برگزیده (Ksatriya) نزد موبدان و امیران مطلوب بود، ولی، در عین حال، جهت مباحث بودایی بر آن است که این قشر را از مبنای موروئی خارج ساختن بر پایه اخلاق استوار کند. باز در همین متن سوره برهمین گواه این مطلب است. به عبارت دیگر، در بودائیت برگزیدگی و برهمنیت به وارستگی، فضیلت، و معرفت انسانها ربط داده شده است.

گرچه بین سنت برهمنی و راه بودا اختلاف فکری افتاد و مباحث و جدال ایشان در مرحله‌ای بالا گرفت، ولی وحدت زمینه فکری بین آنها و همچنین با دیگر مکتبهای رایج به حدی بود که می‌توان به عبارتی بودائیت

را جوهر دارمای هندی خواند.

بنیانی‌ترین تفاوت بین سنت اوپانیشادی و بودائیت در روش رسیدن به آزادی است. سنت اوپانیشادی علم و درک وحدت خود و الوهیت را راه و معنی آزادی می‌دانست. بودائیت نیز جهل را علت آلودگی انسانها می‌شمرد، ولی توجهش به جهت دیگری بود و بودا روش خود را بر سنت پنکی روزگار خود استوار کرد.

علم پزشکی آن زمان بر چهار اصل یا مرحله به درمان می‌پرداخت. یکم، شناخت بیماری؛ دوم، شناخت منشأ بیماری؛ سوم، شناخت درمان‌پذیری یا درمان ناپذیری آن؛ و چهارم، اگر درمان‌پذیر است، شناخت راه درمان آن.

بودا با اشاعه این روش به تفکرانی که بدون توجه به غایتِ جهد خود به تشریح جهان و آغاز و انجام آن چگونگی خلقت به تفکر می‌پرداختند و در روزگار او بسیار بودند، پاسخی تند داد. بودائیت منکر خدا نبود، ولی بحث آن را برای راهجویان آزادی نامربوط می‌دانست. آنچه در باب بی‌خدایی بودایی می‌گویند بر اساس این ارتباط معنی است، چون بودا منکر اصلی پایدار در عالم بود و هیچ‌گاه خود را آگاه به مسائل مابعدالطبیعه و الوهیت نکرد. در بودائیت هرگونه ایمان و فلسفه به آزادی انسانها یاری کند جایز است و هرچه او را از هدف باز دارد ناشایست. اگر انسانی در پی تجربه بیداری است، باید جهان را در متن تجربه انسانی ارزیابی کند و در آن چارچوب راه آزادی خویش را دریابد و بسیماید. این روش انعطاف فراوان به بودا داد و او توانست در چارچوب تفکر و مرام هر مخاطب سخن گوید و هر مرام را به راه و رسم و زبان خود بررسی و نقد کند. به این ترتیب، در شمار مذاهب و عقاید و آراء فلسفی نوعی «آبر فلسفه» شد که فراگیر همه آنها گشت، بدون آنکه گوهر خود را از دست بدهد.